

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعریف حرکت قسری

... به حرکت طبیعی آنها به جریانات دیگری قرار می گیرند، این حرکت ها حرکت های قسری است. قسر یعنی منع از حرکت یک شیء به آن اتجاه و سمتی که برای او در نظر گرفته شده است. این حرکت قسری در بعضی از موارد هست و بعد از بین می رود و دوباره این شیء به حرکت خودش ادامه می دهد. بناءً علی هذا حرکت شیء به سمت جنبه کمالی عبارت از خیریت آن شیء است و هر شیئی به سمت جنبه کمالی خودش حرکت می کند. وقتی که یک شخص قابلیت دارد برای اینکه به یک فعلیاتی برسد وقتی که نفس او در آن فعلیات و مسائل، فعلیت پیدا کرد آن خیر از او تحقق پیدا می کند یعنی آنچه که بعضی از مسائل به او منوط است و به او ارتباط دارد تحقق پیدا خواهد کرد. حالا چه آن شیء، شیء خلاف باشد یا غیر خلاف و

صحیح باشد. یک هندوانهٔ ابوجهل و حنظل در حرکت کمالی خودش هیچ وقت شیرین نخواهد شد و به تلخی خواهد رسید ولی تلخی برای این خیر است. می‌گوییم که خیر است و دلیلش هم این است که همین هندوانهٔ حنظل و ابوجهل منافی دارد که اگر شیرین می‌شد این منافع را نداشت. یک لیمو وقتی که می‌خواهد به حرکت کمالی خود برسد باید ترش بشود و حموضت پیدا کند. حالا اگر این لیمو، شیرین شد دفع صفرا نمی‌کند. اگر همهٔ میوه‌ها شیرین بودند، انسان صفرا پیدا می‌کند و قندش بالا می‌رود و هزارتا مرض پیدا می‌کند.

اثر خیر عبارت از تطبیق با منافع و مصالح خلقت

مقصود از میل و انس که ما او را اثر خیر می‌دانیم این نیست که انسان خوشش بیاید بلکه آن چیزی است که با منافع و مصالح خلقت تطبیق کند و او را تأمین کند، او را خیر می‌گویند. یک دارویی را که می‌خواهند بسازند، این دارو اجزاء مختلفی دارد و هر جزئش برای یک حیثیت و جهت خوب است و جزء دیگر ممکن است دفع مفسدهٔ این جزء را بکند. این جزء برای این نقطه مفید است ولی برای نقطه

دیگر مضر است. هر دارویی که برای کلیه مفید است آن دارو برای معده ضرر دارد. حالا اگر یک دارویی را برای کلیه می‌دهند باید [یک دارویی دیگر] نه‌اینکه ضد آن بلکه یک حیثیت و یک جهت دیگری را هم که بتواند دفع ضرر تألم معده را بکند با آن تجویز کنند والا می‌خواهند کلیه‌اش را درست کنند معده‌اش خونریزی می‌کند! این را دیگر نمی‌شود کاری کرد.

خیریت یعنی ترکیب مطلوب برای رسیدن به نتیجه

پس خیریت یعنی ترکیب مطلوب برای رسیدن به نتیجه! در این ترکیب مطلوب نمی‌توانیم فردی و عضوی و شیئی را خارج از این محدوده تصور کنیم. همه در این محدوده در شکل‌گیری و شکل‌بندی هستند. به قول [شیخ محمود شبستری]:

جهان چون چشم و خطّ و خال و ابروست *** که هر چیزی به جای خویش نیکوست^۱

اگر یک چشم تنها را در نظر بگیرید این چشم بدون ابرو زیبایی ندارد و اگر ابروی تنها را بدون چشم در نظر بگیرید زیبایی ندارد پس باید ترکیب

^۱. گلشن راز، بخش ۵۰.

وجود داشته باشد تا آن شکل و شمایل و آن وضعیت و کیفیت خاص خودش را نشان بدهد و همین طور اگر همه افراد در عالم یک چهره را داشتند، آن موقع دیگر زیبایی معنا نداشت. همه مثل یک قالی [می شدند] که تا آخر به یک کیفیت زده بشود و اصلاً مخالفی برای او وجود نداشته باشد [در این صورت] دیگر زیبایی این محسوس نبود. وقتی شما تابلوی فلان نقاش را تصور می کنید زیباست که تابلوهای دیگر را دیده باشید. اگر هیچ چیز ندیده باشید زیبایی این تابلو که به نظر شما جلوه نمی کند. بین این و آن مقایسه می کنید و بعد متوجه می شوید.

درست در نظر دارم که یک وقتی با یکی از افراد صحبت می کردم که ایشان راجع به اینکه این محاسن از اینجا پایین تر زده بشود و این مقدار داشته باشد و بقیه اش تراشیده بشود [صحبت می کرد که] من می گفتم که نه، این شرعاً حرام است و اشکال دارد. آن شخص می گفت که حالا اگر انسان از شخص دیگری تقلید کند [چه حکمی دارد؟] می گفتم که آن یک مسئله دیگری است ولی آن وقت باز جهات دیگری [هست]. بعد خود ایشان این مسئله را مطرح

کرد که من این حالت چهره خودم را به این کیفیت دوست دارم، اصلاً از این حالت [خوشم می‌آید].

گفتم که این حالت را در میان افراد دوست دارید یا در وقتی که جدای از افراد هم باشید [دوست دارید]؟ یعنی فرض کنید در یک بیابانی باشید که هیچ‌کس هم وجود ندارد. آیا باز شما این حالت را برای چهره خودتان دوست دارید؟ گفت: بله، من حتی اگر... گفتم که نه! درست فکر کن، درست فکر کن! این سؤالی نیست که بخواهی راحت [جواب بدهی]! یک مقداری فکر کرد و گفت: نه! من همین‌طور هستم. از این قضیه سالیانی می‌گذرد. چندی پیش ایشان گفت: من الآن به حرف آن موقع شما رسیده‌ام! یک قضیه‌ای در یک سفری برای من پیش آمد که من دیدم به‌خاطر آن مسئله من الآن این‌طور هستم، اگر آن قضیه نبود بی‌تفاوت بودم. گفتم: آهان! این به آن برمی‌گردد. وقتی انسان در میان جمع است می‌خواهد به صورتی درآید اما اگر خودش تنها بود، اگر انسان واقعاً خودش تنهای تنها بود آیا این‌قدر به سر و صورتش می‌رسید؟ تک و

تنها بود و فرض کنید اصلاً هیچ چیز نبود. اینکه در روایات داریم وقتی بیرون می‌آید محاسن را شانه کنید و عطر بزنید اینها برای کیست؟^۱ برای خودمان که نیست به خاطر مردم است. به خاطر اینکه انسان با مردم برخورد می‌کند و طرفش مردم است. اینکه داریم زن باید خود را برای شوهر زینت کند^۲ برای کیست؟ خودش که زینت نمی‌خواهد. خودش همان است از [شکم] مادرش خارج شده و اضافه بر آن که چیزی ندارد!

تلمیذ: انسان زیبایی را دوست دارد، نمی‌شود همه برای دیگران باشد؟

استاد: نه! صحبت در این است که این دوست داشتن زیبایی چه وقت برای انسان جلوه می‌کند؟ وقتی که انسان خودش تنهاست یا وقتی که بیرون هست؟ من باب مثال وقتی که شما را نعوذ بالله، نعوذ بالله بلا نسبت بلا نسبت و نعوذ بالله در یک محبسی حبس کنند و از آن اول هم به شما بگویند که آقا بیست سال برای شما نوشته شده است. هیچ شده است در آن موقع حالا هفته اول و دوم [را بگوییم]

۱. مکارم الأخلاق، ص ۸۰ و ۸۱.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸؛ سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم، ج ۱، ص ۳۷۷.

هیچ شده است آن موقع آدم به فکر سر و صورتش
بیفتد؟!

تلمیذ: آن قدر غم در دلش ریخته‌اند که متوجه نیست.

استاد: نه! فرض کنید اتفاقاً خیلی هم خوشحال
است. الحمدلله از آن زندگی اش راحت شد. شما را
عرض نمی‌کنم نعوذ بالله حالا کسی دیگر! بالأخره به
قول موسی بن جعفر علیهما السلام یک مکان خلوتی
را می‌خواهد با خدا خلوت کند.^۱ خب خدا هم
قسمت کرد! حالا یک کسی هم بخواهد چند سالی
از خلق و خلاق به دور باشد. آیا در سلول انفرادی
بدون اینکه اشخاصی را در زندان ببیند نه اینکه [افراد
را ببیند] بلکه در یک سلول انفرادی می‌آیند برایش
غذا می‌گذارند و می‌روند و وسایل و کتابش را فراهم
می‌کنند، حالا کتابی بخواند و این حرف‌ها. آیا
هیچ وقت به این فکر می‌افتد که بلند شود اینجایش
را درست کند، آنجایش را درست کند، مویش را
کوتاه کند و... اصلاً می‌گوید که برو بابا هرچه بود،
بود! یعنی اصلاً اگر ریش و پشم و همه چیز به شکل

^۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳۷؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۳۰.

بعضی از خلق الله هم درآمد، درآمد! یعنی هیچ انگیزه‌ای برای تزئین و تجمیل ندارد.

اینجاست که مسئله خیر یک جنبه نسبی پیدا می‌کند یعنی مسئله خیر بر اصطلاح این گونه افراد همان طوری که می‌فرمایند، مسئله نسبی است. یعنی شما در یک موقعیت به یک مسئله خیر می‌گویید اما همان مسئله را با مسائل دیگر در نظر بگیرید تبدیل به شر می‌شود! ولی اصل خود این شیء و این مطلب این است که یک وزانی و حقیقتی دارد و یک امر خارجی است و خود او یک هدفی را دنبال می‌کند، از این نقطه نظر خیر اول و بالذات متوجه او خواهد شد. اینجاست که مرحوم آخوند می‌فرمایند که اصل الوجود خیر است؛ یعنی از آنجایی که خود وجود مبدأ و منشأ هستی است و همه اشیاء از هستی سرچشمه می‌گیرد، هر جا که این هستی پای خود را بگذارد همین نفس اثرگذاری او **أمرٌ خیرٌ**. حالا این اثرگذاری او در ارتباط با امر دیگر یک مسئله ثانوی و شر می‌شود.

الآن فرض کنید این جانوران و حیواناتی که در بیابان‌ها هستند چه ضرری برای ما دارند؟ فلان

جانور در فلان بیابان هست، زادوولد می کند، بزرگ می شود، سال ها عمر می کند و بعد هم از بین می رود. آیا این ضرری به ما می رساند؟ بله، یک وقتی شما از آن راه می روید و می خواهید شب را استراحت بکنید، رختخوابتان را می اندازید و [می خوابید]. صبح یک دفعه بلند می شوید می بینید که یکی از اینها آمده و خواسته است به شما عرض احترام کند!! آن موقع بله، ولی الآن حیوانی است که دارد در فلان جنگل در افریقا برای خودش می رود و زادوولد می کند و برای خودش سیر می کند، این چه ضرری برای ما دارد؟! همان طوری که اگر این ارتباط بین او و ما برقرار بشود برای ما ضرر است همین طور به عکس اگر بین ما و او ارتباط برقرار بشود، برای او ضرر است. یعنی این مسئله، مسئله طرفین است متنها در آنجا زورش می چربد ضرر را به او نسبت می دهیم اما وقتی زور ما چربید آن وقت خیر را نسبت به خودمان می دهیم. مثلاً اگر ما آن فیل بیچاره را از بین بردیم و عاجش را برداشتیم می گوئیم که عجب! به چه سرمایه ای رسیدیم! هر دانه عاج

سیصد هزار تومان پولش است و یک جفت عاج ششصد هزار تومان می‌شود پس چقدر سرمایه خوبی به‌دستمان آمد! اما برای آن فیل بیچاره‌ای که الآن افتاده و مرده است، آیا زدن ما با اسلحه و او را از بین بردن، خیر است؟ این در اینجا شر می‌شود. ولی اصل خود این حیوان در این نظام برای خودش چه ضرری دارد؟ چه خلافتی در اینجا هست که ما به‌واسطه آن خلاف وجود او را شر بدانیم؟ مسئله این است!

بناءً علیٰ هذا کل عالم وجود که آن مرتبه نازل هستی است عبارت از تنازل خیر ذاتی و خیر اولیه است. حالا راجع به این ارتباط و انتزاعش اگر خداوند توفیق داد إن شاء الله در جلسه بعد صحبت می‌کنیم اما نسبت به اصل اول در این عالم، این خیریت اقتضای اوست. این یک مسئله‌ای است که در اینجا قائلین به خیریت وجود این مسئله را مطرح می‌کنند.

بر این اساس نسبت به جهت قسر و منع، فرض کنید یک بچه‌ای که می‌آید و می‌خواهد به یک سیر کمالی برسد در پنج سالگی می‌میرد. می‌گویند که این

حرکت از جمله حرکت قسریه جزو نواذر است و این بالنسبة به آن جنبه کلی و آن حالت اغلبیت کم اتفاق می افتد و این در آن نظام به حساب نمی آید. وقتی که جزو نادر شد و کم شد بنابراین در حرکت قسری اصلاً حسابی وجود ندارد. من باب مثال یک سنگی را بلند کنید و این سنگ را به واسطه حرکت قسری به فضا پرتاب کنید. تا وقتی که این نیرو و قدرت در پشت سنگ هست، او را به فضا می برد و وقتی که آن قدرت تمام شد در آنجا سقوط می کند. این حرکت قسری مخالف با جریان طبعی حرکت خود این سنگ هست و این است که میل به سفل داشته باشد در حالی که شما این را به علو سوق می دهید. در بقیه اشیاء هم همین طور است. در آن مواردی که حرکت قسری مانع از حرکت شیء به سوی نقطه کمال هست این آقایان می فرمایند که این حرکت جزو نواذر هست و در کل نظام کم اتفاق می افتد. کم اتفاق می افتد، نه از باب اینکه انگشت شمار [باشد] بلکه بالنسبة به آن سیر طبیعی اشیاء به غایات خودشان نادر، قاصر، کم و قلیل

است. بنابراین حرکت قسری هم چیزی به حساب نمی آید.

اشکالی که نسبت به این مسئله وارد می شود این است که علی کلّ حال وجود در حرکت قسری هم تنزل پیدا کرده یا نکرده است؟! اگر شما مطلب را به اصل وجود می برید و خیر را نسبت به اصل وجود مترتب می کنید پس فرقی بین قسر و غیر قسر نیست! هرچه که در عالم وجود اتفاق می افتد چه بر جری طبیعی خود باشد یا به واسطه حرکت قسری از جری طبیعی خود خارج بشود بالأخره مصداق وجود است. وقتی که مصداق وجود شد بنابراین او هم مشمول خیر خواهد شد. اینجا قسر نمی تواند دردی را دوا کند. اگر منظور شما از خیر، آن جنبه اعتباری و نسبی او با افراد دیگر است گرچه در حرکت قسری آن جنبه اعتباری وجود ندارد ولی صحبت در این است که در این مسئله و در این مورد آیا غرض از خلقت حاصل شده یا نشده است؟ اگر شما بگویید که حاصل نشده است پس عبثیت در فعل حکیم لازم می آید و اگر بگویید که حاصل شده است پس حرکت قسری در اینجا چه نتیجه ای برای ما به

بار آورد؟! اینکه وجود و عدمش در ترتب کمال و یا در عدم ترتب کمال یکی بود بنابراین مطرح کردن حرکت قسری در اینجا فایده ندارد!

تحقق اشیاء در خارج به واسطه اسم و صفت پروردگار از دیدگاه عرفاء

اینجاست که عرفاء آمده‌اند و این مسئله را به عنوان یک اصل کلی مطرح کرده‌اند و او عبارت از این است که آنچه که در این عالم تحقق پیدا می‌کند همه براساس فعلیت و تحقق اسم و صفتی از اسامی و صفات جمالیه و جلالیه پروردگار است. یعنی تحقق آن اسم و صفت است که موجب تحقق این شیء در خارج است و از آنجایی که اسماء و صفات پروردگار در مراتب مختلفه تعین دارای مراحل مختلفی هستند به این جهت هرکدام از این اشیاء خارجی حصه‌ای از اسامی و صفات پروردگار را واجد می‌باشند و همان را در همان مرتبه به فعلیت می‌رسانند. بناءً علی هذا یک دانه وقتی که در زمین کاشته می‌شود - حالا اصلاً به بحث مسئله تقدیر کار نداریم که در عالم تقدیر پرونده او از اول بسته شده بود و این براساس آن پرونده الآن دارد حرکت می‌کند. اصلاً به آن کار نداریم - آن بذر دارای یک

استجلاب صفات و اسماء پروردگار است. در این استجلاب به آن محدودیتی که می‌رسد آن محدودیت عبارت از فعلیت همان مقدار از صفات و اسماء پروردگار است، نه بیشتر! ما نگفتیم که خیر و وجود در هر مرتبه باید به اعلیٰ مرتبه خودش باشد. وجود از یک ذره وجود است تا خاتم پیغمبران هم وجود است و بعد هم وجود اطلاق است. ماده وجود است تا به وجود مجردات که می‌رسد، همهٔ اینها وجود هستند و هرکدام از اینها دارای مراتبی هستند.

گردش نظام عالم براساس اختلاف

وجود در اشکال مختلفهٔ خود دارای آثار مختلفی است و هرکدام از این آثار مظهر اسمی از اسامی و صفتی از [صفات] پروردگار هستند. به هر حیوانی که نظر کنید خصوصیتی دارد که حیوان دیگر آن خصوصیت را ندارد. به هر انسانی توجه کنید هرکدام از اینها دارای خصوصیتی جدای از دیگری هستند؛ در یکی جنبهٔ امساک قوی است، در یکی جنبهٔ انفاق قوی است، در یکی جنبهٔ رحمت قوی است، در یکی جنبهٔ قساوت قوی است و اگر صد

هزار نفر را جلوی سر ببرند باکش نیست و انگار نه انگار که اصلاً مسئله‌ای اتفاق [افتاده است] و اگر جلوی یکی یک مرغ را سر ببرند، حالش بد می‌شود! اینها همه جنبه‌های مختلفی است که برای افراد وجود دارد و هر کدام در همان مرتبه‌ای که هستند به فعلیت می‌رسند. نظام عالم هم که براساس اختلاف است. بنابراین کمی حصه وجودی در یک شیء، مانع از تعنون به عنوان خیر در آن نقطه نخواهد شد و زیادی حصه وجودی در یک شیء مانع از اطلاق لفظ وجود بر مراتب مادون نخواهد شد. هر کدام از اینها براساس همان حیثیتی که دارند در آن مرتبه غایی خودشان به هدف می‌رسند. وقتی که یک بذر گیاه در زمین کاشته می‌شود، وقتی که رشد می‌کند به هر مرتبه‌ای که برسد یک حصه از وجود را شامل می‌شود و به مقدار همان حصه از وجود، خیر است یعنی همین کیفیت وجود او بهتر از نفس عدم است. وقتی که به همین مقدار خیر در او حاصل شد یعنی جهات وجودی پروردگار را برای خود کسب کرد به همین مقدار این الآن در اینجا به هدف

کمالی خودش رسیده است. اگر بالاتر رفت، بسیار
خب بالاتر رفت و اگر بالاتر نرفت هم که نرفت او
در همان مرتبه خاص خودش باقی می ماند.

وقتی که یک گوسفند به مرتبه استفاده می رسد
اگر انسان او را گرفت و ذبح کرد این لحم که در این
گوسفند هست تبدیل به آن روح حیوانی و موجب
برای فعلیت استعدادها در انسان خواهد شد و این
مرتبه کمالی او می شود. اگر هم گرگ او را پاره کرد
و ذئب او را خورد این هم به همان مرتبه وجودی
همان ذئب خواهد رسید. بالأخره ذئب در این نظام
دنیا برای خودش حساب و کتابی دارد منتها اگر این
گوسفند را ما بخوریم، می گوئیم که خیر است و اگر
آن گرگ بیچاره خورد می گوئیم که نه، آن شر است.
سعدی یک شعری دارد که می گوید:

که از چنگالِ گرگم در ربودی *** چو دیدم عاقبت، خود گرگ بودی

آن شخص آمد یک بره ای را از دست گرگ

نجات داد و وقتی که رفت:

شبانگه کارد در حلقش بمالید *** روان گوسپند از وی بنالید

که از چنگالِ گرگم در ربودی *** چو دیدم عاقبت، خود گرگ بودی^۱

اگر قرار بر این است که ما بمیریم، چه گرگ ما

۱. گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان، حکایت ۳۱.

را پاره کند یا تو پاره کنی بالأخره هردو قضیه یکی است و فرقی نمی‌کند! و واقعاً اگر بخواهیم نگاه کنیم می‌بینیم که فرقی [نیست] یعنی خلاصه یک مقداری مسئله آدم را به تفکر و به فکر می‌اندازد که چطوری مسئله و قضیه را بخواهد بررسی کند. آنوقت یک‌قدری باید در مسائل و جریانات بهتر فکر کند! آنوقت انسان باید هر چیزی را در جای خودش و بر طبق مصلحت خودش بر حسب تکلیف قرار بدهد که کجا مصلحت بیشتر است.

علت انفاق‌های متفاوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به یکی می‌رسد یک مشت خرما انفاق می‌کند و به یکی می‌رسد خروارها [خرما] می‌دهد که آن می‌گوید: یا علی این قدر لازم نیست. می‌گوید که ساکت باش! **«أعطی أنا، و تَبَخَّلُ أنت؟!»**^۱ و بعد عبارت خیلی عجیبی دارند که آیا من باید صبر کنم تا اینکه او چه کند و وقتی که دست نیازش را دراز کرد و آنگاه آنچه را که من

^۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۲؛ الوافی، ج ۱۰، ص ۴۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۵۴؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۲۱۷.

می‌دهم درقبال آبرویی است که از او رفته است پس
من چیزی به او عطا نکرده‌ام! خیلی عبارت عجیبی
است که من باید قبل از اینکه او روی بپندازد انفاقم
را بکنم نه بعد از اینکه ماء الوجه او ساقط شد، این
درقبال آن قرار می‌گیرد و آنجا هم همین‌طور است.
آنجا می‌گویند که به این مقدار است بده. اینجا
می‌گویند که خروار خروار بده. چه می‌دانیم بابا آن
امیرالمؤمنین است و خبر دارد و به مصالح و اینها
افضل است. هر کسی همین است یعنی هر کسی
براساس آن حصه وجودی خودش و چیزی که
هست باید به او داده بشود. آنوقت مسائل خیلی
دقیق و ظریف‌تر می‌شود.

علی‌کلّ حال اینجاست که همه موجودات در
موقعیت خودشان شکل و حیثیت و شخصیت پیدا
می‌کنند. هرکدام از آنها یک شخصیتی دارد. یزید
باید یزید بشود یعنی یزید در آن وزان خودش خیر
می‌شود! شمر و قاتل سیدالشهداء علیه‌السلام در
وزان خودش خیر می‌شود! یعنی از حیثیت وجودی
باید به یک مرتبه‌ای برسد تا بتواند سیدالشهداء را به
این کیفیت به شهادت برساند. می‌گویند که در روز

عاشورا دو سه نفر آمدند سیدالشهداء را به قتل برسانند و نتوانستند، ریشه آنها را گرفت! اما ایشان در چه وضعیتی بود که با کمال شهامت آمد و شمشیر را برداشت و حضرت را به شهادت رساند!^۱ پس این باید در چه مرتبه‌ای از قساوت قرار داشته باشد تا بتواند یک هم‌چنین کار فجیعی را انجام بدهد ها؟! پس این در وضعیت خودش که این وجودی است که به اسماء و صفات پروردگار فعلیت داده است، اینکه بد نیست!

بله، در انتساب عمل به او که آن مراتب اختیار پیش می‌آید آنجا مسئله شر و ظلم و امثال ذلک مطرح می‌شود اما اینکه خود نفس این شخص در این وضعیت و مرحله موجب شد که سیدالشهداء به شهادت برسد، خود آن حضرت چه مراتبی پیدا کرد و چه برکاتی از وجود آن حضرت [به وجود آمد]! همه اینها برای چه بود؟ به خاطر اینکه شمر سر امام حسین علیه‌السلام را [برید و ایشان را] به شهادت رساند! درحالی که خولی آمد حضرت را به شهادت

^۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۳؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۸۲.

برساند، نتوانست! ^۱ حصین بن نمیر آمد حضرت را به شهادت برساند، نتوانست! آنها نتوانستند! حجاج بن ابجرى آمد این کار را انجام بدهد، حتی او هم نتوانست! بعد این شمر آمد و خلاصه مسئله را انجام داد و نظیر این است آن حرمله که می‌آید تیر را به حلق یک بچه شش ماهه - عبدالله رضیع - می‌زند! شاید دیگران از لشکر عمر سعد این کار را نمی‌کردند! همه افرادی که در لشکر عمر سعد هستند همه که در یک سطح نبودند و همه اینها مراتب مختلفی داشتند. آن حرمله یک هم‌چنین قدرت نفسانی داشت که بتواند آن‌چنان قساوتی داشته باشد که بر طهارت و معصومیت یک طفل شش ماهه غلبه کند! والا آن معصومیت می‌آید جلوی او را می‌گیرد! فرض کنید الآن یک بچه‌ای در آنجا هست واقعاً چه کسی می‌تواند جرئت کند [این‌گونه او را بکشد]؟ حالا اصلاً بچه یهودی باشد مگر بچه یهودی آدم نیست؟! بچه یهودی شش ماهه، شش ماهه است و معصوم است. اینکه دیگر [گناه]

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۳؛ موسوعة کربلاء، ج ۲، ص ۱۷۷.

ندارد. مگر کسی می‌تواند بلند شود بیاید یک هم‌چنین کاری انجام بدهد؟ چقدر این باید قساوت داشته باشد که بتواند بر آن معصومیت هم غلبه کند حالا چه برسد به اینکه بچهٔ امام حسین باشد! این به فعلیت رساندن آن اسماء جلالیه و قاهر و صفات غضب و قهر و جلال است که اینها را در خودشان به فعلیت رسانده‌اند و به واسطهٔ این فعلیت این عمل در خارج انجام می‌گیرد. نفس این فعلیت شر نیست. اگر این کار به این نقطه رسیده است، این یک وضعیتی است که یک اسمی را در اینجا متحقق کرده است. حالا اگر با کسی دیگر کاری نداشته باشد [با او کاری نداریم]. ما به حصین بن نمیر می‌گوییم که این فرد چیست؟ یا اگر شمر بود و امام حسین علیه‌السلام را نمی‌کشت ما که کاری به او نداشتیم و لعنش نمی‌کردیم. برای خودش آن گوشه می‌گشت و به او اعتنایی نمی‌کردیم. حالا چون آمده امام حسین را به قتل رسانده است ما داریم او را لعن می‌کنیم و مستحق لعن هم هست. پس از نقطه نظر وعاء وجودی خودش مستحق لعن نیست بلکه از

نقطه نظر عملی که انجام داده است داریم لعن می کنیم. از نظر وعاء وجودی خودش یعنی از نظر این کمالات مثل حیه و ذئب می ماند. حالا به باطنش نگاه بکنیم، او در باطن خودش بعضی از استعدادها را جلوگیری کرد تا اینکه این استعدادها را به فعلیت رساند. او می توانست این استعدادها را [به فعلیت نرساند] و آنها را بگیرد تا اینکه مسئله فرق کند. علی کلّ حال از دیدگاه عرفان همه چیز در عالم در مرتبه کمالی خودش هست یعنی محقق اسماء و صفات الهی است. باید یک بحث بیشتری درباره این بکنیم.

برگشت لعن اشقیاء به اختیار آنها

تلمیذ: این لعنی که می شود منظور این است که یعنی چرا این اسم را به فعلیت رساند؟ اینکه مظهر بوده به این فعلیت رسانده پس این لعن چیست؟

استاد: بگوید که این چرا این کار را کرد؟ ما به

ذاتش که کاری نداریم.

تلمیذ: چرا خودش را به یک فعلیت و یک اسمی رسانده است بعد چطور توانسته است آن کار را انجام بدهد. پس این لعن به کجایش و به چه کسی می خورد؟

استاد: این لعن به مسئله اختیارش می خورد. در

اینکه این آمده این را اختیار کرده است [لعن

می خورد] و گرنه چرا حیوان را لعن نمی کنید؟ چرا

اسد را لعن نمی کنید؟ کار اسد چیست؟ کارش

درندگی است، ذئب کارش درندگی و افتراس است.

بالنسبة به مسئلة حيوان، حيوان افتراس می کند. خب
شمر هم همین کار را کرد. همان کاری که شمر
می کند همان کار را حیوان می کند. ولی می گوید که
حیوان زبان بسته، اینکه حیوان زبان بسته می گوید
برای چیست؟

بچه ها رفته بودند جوجه خریده بودند در خانه
[آورده بودند] یک گربه هم از این خانه همسایه
می آمد هر روز یکی از جوجه ها را برمی داشت
می خورد! دیگر اینها برای او دام درست کرده بودند
و خلاصه می خواستند گربه را بکشند! گفتم که یک
وقت این کار را نکنید! گفتند که آقا جان این
جوجه های ما را می خورد! گفتم که شما
[جوجه هایتان را] در قفس بکنید تا نخورد. گربه
دارد کار خودش را انجام می دهد و او که نگاه
نمی کند به اینکه آیا این جوجه را شما خریده اید،
[اگر بخورد] ناراحت می شوید یا نه، بلکه براساس
غریزه خودش دارد [کارش را انجام می دهد]. خدا
می گوید که آقا روزی تو فعلاً آن هست، اگر رفتی و
خوردی [که روزی ات بوده است] و اگر روزی تو

نباشد می آیند تو را می گیرند و با لنگه کفش می زنند
و پرت می کنند سراغ یک چیز دیگر بروی. پس او
گناه نکرده است و گناه انجام نداده است. همه مسائل
و لعن به اختیار برمی گردد. این ابوبکر اگر با حضرت
زهره و امیرالمؤمنین علیهما السلام کاری نداشت که
لعنش نمی کردیم. حالا هر آدمی هست در باطن
خودش است و خودش و خدای خودش می داند! اما
چون دست به اقدام زد ما یقه اش را می گیریم و لعنش
می کنیم و تا روز قیامت هم این ملعون و فلان هست.

تلمیذ: لعن یعنی دور باش، این دور باش از چیست؟

استاد: لعن دور باش از صفات جمالیه است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد